أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم
بسم اللَه الرحمن الرحیم

چند روز است که آقای حاج نصیری به ما فرمودند که امشب در این جا خدمت رفقا باشیم، حتّی دیروز هم آمدند و تأکید مجدّد، منتهی از آن جایی که ما در فنا به سر می‌بریم! (مزاح) البته اخیراً زیاد شده! لباس نو پوشیده بودم بروم خدمت والده، یکدفعه دیدم ایشان دارد زنگ را می‌زند. خب ایشان معمولًا تشریف می‌آورند کاری، چیزی، برنامه، آمدند گفتند: خب آقا رفقا منتظر هستند!

گفتم: کجا؟ گفتند: مگر نمی‌دانید امشب خوب است که دیروز آمدم تذکّر دادم، اینها همه مال فنا است! علامات فنا است! منتهی فنای ...، بله، و گفتم: خب، خیلی خب برویم. علی کل حال، ما که خیلی مشتاق زیارت رفقا هستیم و بعد ایشان گفتند که خب حالا توقّع یک چند دقیقه‌ای هم که یک صحبتی، چیزی، گفتم: خیلی خب دیگر برویم، هرچه پیش آمد خوش آمد، برویم.

من واقعاً نسبت به جریانی که هست راضی و خوشوقت هستم و برای ما در طول حیات مرحوم آقا و همین طور پس از حیات ایشان اطوار مختلفی پیش آمده و اجواء مختلفی پیش آمده که چندان مورد رضایت ما نبوده، خیلی برای من باعث تعجّب بود و هست جایی که یک همچنین مردی این طور بی‌شائبه و مخلصانه و بدون هیچ گونه چشم داشت از متاع دنیا و آن چه که سایر افراد و اقران به دنبال او هستند به طوری که ایشان می‌فرمود: حتی یک تک ریالی؛ از این نوشتجات و تألیفات گیر ما نیامد یک تک ریالی و کسی که آن قدر نسبت به مطالب اهتمام داشت که به من فرمود، در آن سفری که ما به تهران آمدیم برای معالجه چشم و پارگی چشم و اینها، که اگر به ایشان گفتم من که بهتر است شما یک مقداری از کارهایتان کم کنید و این عوارضی که پیدا می‌شود شاید به خاطر زیادی است.

ایشان فرمودند که اگر بند بند بدنم را قطع کنند از یک سطری که می‌نویسم دست برنمی‌دارم. یعنی این قضّیه نشان میدهد که تا چه اندازه ایشان نسبت به مطالبی که می‌نوشتند مطمئن بودند و یقین داشتند و

پشتشان محکم بود و این مطالب را الزامی می‌دانستند و سرسری نمی‌پنداشتند و ما امروزه احساس می‌کنیم مسئله ایشان را بخصوص در این زمان که چه قدر نوشتجات ایشان برای امروز ما حیات بخش است، برای امروز یعنی برای همین زمان چقدر راهگشا و حیات بخش و زندگی ساز و تعیین کننده راه ما است.

خب شما دارید مشاهده می‌کنید، با چشمتان دارید می‌بینید که آن افرادی که مدّعی پیروی از مکتب ایشان هستند به چه روزی افتادند! این دیگر جلوی چشم شما دارد انجام می‌شود به چه روزی

افتادند، این مال چیست؟ مال این که خب عمل نمی‌کنند وقتی عمل نمی‌کنند خب همین طور انسان زاویه پیدا می‌کند. اوّل انحراف دو درجه است، اگر تصحیح مسیر نکند زاویه پیدا می‌کند.

وقتی یک هواپیمایی از یک نقطه حرکت می‌کند می‌خواهد پنج شش ساعت، ده ساعت طی کند برود در جایی؛ از آن اوّل مسیر خودش را باید مشخّص کند، دقّت به خرج بدهد، در هر آن باید اصلاح مسیر کند با دستگاههای مختلف، اگر یک زاویه کم پیدا کند به جای این که برود به یک شهر به یک قارّه دیگر می‌رود نه به یک شهر دیگر، چون همین طور این زاویه زیاد می‌شود، ما باید مرتّب مسیری که می‌رویم چک کنیم ببینیم آیا آن چه را که داریم انجام می‌دهیم مطابق هست یا نیست؟

در این مسائلی که اخیراً پیدا شد در بین خود ما و من مجبور شدم که آن عمل جرّاحی را انجام بدهم، روی این قضّیه و به خاطر همین بود، به خاطر همین بود که این مسیر در ابتدا وقتی که شخص دارد می‌آید با یک حال و هوایی می‌آید، با یک صفایی می‌آید، با یک برداشتی می‌آید، اگر در مسیری که اتخاذ می‌کند، دائماً چک نکند خودش را و چک نشود و متوجّه نشود، کم‌کم کم‌کم ذهنیّتها، بدآموزی‌ها، ارائه راهها و راهکارهای غلط دعوت به خودها، خودمحوری‌ها، خود را تافته جدا بافته از دیگران دانستن کم‌کم باعث می‌شود که آن خصوصیات اوّلش را هم از دست می‌دهد. ای کاش در همان اوصاف و در همان نعوت ابتدائیه باقی بود.

مرحوم آقا می‌فرمودند: افرادی که وارد سلوک می‌شوند و نمی‌توانند خود را اصلاح کنند مانند تخم‌مرغی می‌ماند که این تخم‌مرغ ابتدا وقتی از مرغ درمی‌آید می‌شود او را خورد، می‌شود استفاده کرد یا می‌شود گذاشت زیر مرغ، در دستگاه تبدیل به جوجه بشود. اگر این تخم‌مرغ را شما گذاشتی زیر مرغ، هنوز به حدّ کمال نرسیده بردارید یا شرایط شرایط نامناسبی باشد، این تخم‌مرغ گندیده می‌شود، نه می‌شود او را خورد نه تبدیل به جوجه می‌شود. هیچی، اصلًا خراب می‌شود باید بیاندازید دور، متعفّن می‌شود. بوی تعفّن این افراد همه جا را می‌گیرد، این برای چیست؟ به خاطر این که راهی را که انتخاب شده نرفتند. به تذکّرهایی که گفته شده عمل نکردند. به گوشزدهایی که مرتّب توسّط افراد داده می‌شد توجّه نکردند. کلّه را انداختند پایین، همین را که هست می‌رود جلو. معلوم نیست قضّیه به کجا می‌رسد! کار به جایی می‌رسد که انسان آن اعمال را حتّی از لاتها توقّعش را ندارد، چه برسد به آنهایی که مدعّی هستند! درست؟! این به خاطر چیست؟!

و همین طور افرادی که مدّعی متابعت از بزرگان هستند و مدعّی رهبری سلوکی هستند و حتّی منتسبین به خود مرحوم آقا رضوان اللّه علیه شوخی ندارد قضّیه! ما داریم می‌بینیم که به چه مصیبت‌هایی افتادند و چه کارهایی از آنها سر می‌زند که بدن پدر ما در قبر دارد از اینها می‌لرزد. شوخی

ندارد قضیه! چرا باید این طور بشوند؟! خب گوش ندادند به حرفهایی که بنده زدم، عمل نکردند به نصیحت‌هایی که بنده کردم، توجّه نکردند، مسخره کردند، توطئه کردند. شب‌نشینی‌ها و روزنشینی‌ها و بر علیه آن چه که می‌شود مسائل و جلسات قرار دادند که چی؟ یعنی برای چی؟ حالا شما دارید می‌بینید ثمره این انحراف را که به چه روزی افتادند و چه مطالبی از آنها سر می‌زند. به چشم داریم می‌بینیم! درست؟!

از آن طرف نگاه می‌کنیم می‌بینیم که بعضی دیگر نه، بدون چشم داشت، بدون توقّع، بدون اطماع نفسانی و دنیوی، بدون نگرش شخصی و نفسی به دنبال آن تحقّق مطالب و تحقیق آن مطالب در میان افراد و در میان جامعه دارند آنها حرکت می‌کنند و موفّق هستند، و خدا هم دارد به آنها توفیق می‌دهد و بی سر و صدا دارند راه خودشان را می‌روند. اینها هم هستند. و خیال نکنید که حتماً باید اگر نمودی دارد در شخصی، باید این را به بقیه اعلان بخواهد بکند و بخواهد مطرح بکند. افرادی که خودشان را مطرح می‌کنند اتفاقاً از همه عقب‌تر هستند.

در آن زمان و همین طور بعد از آن زمان این تعصّب و تحصّل برای بنده بود که چطور یک همچنین بزرگی که این مطالب را با این وضعیت نوشته و با خصوصیّاتی که خب شاید فقط بنده اطّلاع داشته باشم و خیلی نوادر از افراد نسبت به حالات ایشان ولی در ادامه مسئله و استمرار قضیّه که این دیگر بر عهده ایشان نیست، بر عهده ما است! چه مطالبی مطرح می‌شود؟ چه مسائلی مطرح می‌شود؟ چه سنگ اندازیهایی می‌شود و چه موانعی اینها به وجود می‌آید و خلاصه آن جوّی که باید در آن جوّ صفا باشد و صدق باشد، آن جوّ تبدیل به یک جوّ نفسانی می‌شود و این بوده، این مسئله بوده!

الحمدلله آن چه را که بنده فعلًا مشاهده می‌کنم و توفیقش را هم از خدا می‌دانم نه از ما خودمان و نه از شما؛ چون بالاخره ما و شما همه بشر هستیم و جایزالخطا و الّا ما رحم ربّی فقط باید این توفیق را از خدا بدانیم. این که می‌گویم از خدا بدانیم این یک مسئله‌واقعی است و نه این که تعارف است. اگر من تعارف داشتم نمی‌گفتم! ما و شما هیچ کدام در این قضیّه دخیل نیستم؟ نه، خیلی آب پاکی را بریزم روی دست همه که این توفیق را خدا داده! واقعاً که من یک همچنین جوّی را احساس می‌کنم، یک همچنین فضایی را احساس می‌کنم، فضایی که در او صفا وجود دارد، صدق وجود دارد، اهتمام و عرق مکتب وجود دارد، و اینها نعمتهایی است که آسان گیر کسی نمی‌آید.

شما در این مجموعه‌ها نگاه کنید، در این اجتماع‌ها نگاه کنید، در این گروه‌ها نگاه کنید، نمی‌بینید یک همچنین فضایی در آن جا، هر کسی به دنبال خودش است، هر کسی به دنبال شهرت خودش است، هر کسی نان خود را در تنور می‌پزد و کوزه‌خود را دارد آب می‌کند. هر کسی به دنبال خلاصه وضعیت

خودش است. الحمدلله، نمی‌خواهم بگویم صد در صد ولی تا حدود زیادی آن چه را که ما به او مأمور هستیم و ما را تعلیم دادند، من در این جمع می‌بینم. عملکرد افراد را زیر نظر دارم. کیفیت ارتباطات به گوش بنده می‌رسد. نحوه برخوردها اینها بهتر از این حتّی می‌تواند باشد. یعنی باید سعی کنیم که خودمان را به آن درجه از صفا و صداقت نزدیک کنیم و برسانیم. احساس کنیم یک مجموعه هستیم.

من دیگر بیش از صد بار این مسئله را این طرف و آن طرف نقل کردم که قسم می‌خورم واللَه العلی العظیم در این مجموعه من بر شما برتری ندارم! واللَه قسم می‌خورم! تواضع هم نیست. من در کارم تواضع نیست. حالا تواضع خوب است ولی ما این خوب را نخواستیم، خیلی با صراحت واللَه العظیم قسم جلاله که بنده در این مجموعه و در این راه و کارهایی که دارد انجام می‌شود بر رفقا برتری ندارم. من وظیفه خاص خودم را دارم خب طبق وظیفه‌خاص خودم و تشخیص اولویت و اولیت و ارجحیت خب چیزی به نظرم می‌رسد و آن را خب مطرح می‌کنیم، خب این پیگیری که رفقا دارند، به دنبالش هستند و دارند انجام می‌دهند؛ و صفایی که دارند، من غبطه می‌خورم به صفای آنها و به آن صداقت آنها غبطه می‌خورم. و از آن طرف متأثّر می‌شوم وقتی که احساس می‌کنم مطلب خلافی شنیده می‌شود، مطلبی که بوی کم لطفی از او می‌آید و به جای تشویق، به جای همرنگی و به جای احساس وحدت و به جای احساس .....

ببینید اگر آن شخصی که دارد طعنه می‌زند بر بعضی از مطالب و خرده می‌گیرد و هی به دنبال اشکال تراشی هست، چی را دارد دنبال می‌کند که بگوید چی؟ بگوید اشکال است؟! حالا کاری که شما خودت می‌کنی اشکال ندارد؟! سی تا اشکال بگذارند جلوی تو! حالا حرف نمی‌زنیم دلیل بر این نیست که کارها درست است. همان قسمی‌که ما تا به حال بودیم و باعث تشویق عدّه‌ای شدیم، آیا صحیح است به همان قسم شما بیایید ایراد بگیری؟! اگر قرار بود من این روش را نسبت به افراد نداشتم شما در همان قدم اوّل مانده بودی، این که الآن احساس بر این است که خیلی‌ها کارهایی انجام می‌دهند به خاطر این است که من حرف نزدم، به خاطر این که من نیامدم اشکال را به رخ بکشم، اشکال هست. بنده هم یک چیزی را می‌نوشتم در نوشته من ده تا غلط پیدا می‌شود. خب این که مهم نیست، خب می‌دهم رفقا تصحیح می‌کنند! ما که معصوم نیستیم! ما که به مقام طهارت نرسیدیم.

خود مرحوم آقا کتاب می‌نوشتند می‌دادند به بنده تصحیح می‌کردم. خب حالا این دلالت بر نقص آقا می‌کند؟ نه. بشر است، عینک را می‌خواهد بگذارد، بردارد، یک نقطه کم می‌گذارد، نمی‌دانم یک حرف را کم می‌کند. گاهی اوقات می‌شد برای جمله مرحوم آقا خبرش را ما پیدا می‌کردیم می‌نوشتیم. ایشان اصلًا غفلت میکردند و می‌رفتند سر جمله دیگر. خب نه از مقام ایشان کم می‌شود، نه

مرتبه ایشان و نه از موقعیت علمی‌ایشان. آیه قرآن که نیست که واو و فاء آن فرض کنید که روی حساب باشد و روی برنامه باشد و کلام معصوم هم نیست. بله، آنها اگر بخواهند مثل کلام معصوم می‌توانند حرف بزنند اولیای خدا، ولی وظیفه ندارند. باید جوری صحبت کنند که این اشکال و شبهه پیدا نشود لذا ما بعضی از مسائل را می‌بینیم لمّ آن این است و علّتش این است و دیگر این جا خلاصه اسراری هست. درست؟! و اشکال را همه دارند. حالا ما در چه وضعیت و دیدگاهی باید در این جریان قرار بگیریم؟! دید ما باید با یک عینک سیاه مکدّر ظلمانی باشد که فقط بنشینیم و آخ این گوشه صفحه‌اش کج شده، این یا این که نه باید احساس وحدت و احساس یکرنگی را در خودمان محقّق کنیم که این در نتیجه در وهله اول هم برای خود ما این مسئله تأثیر سلوکی دارد. آخر این حرفها را پدر ما برای کی زده؟! ما همه‌اش یک کتاب چاپ می‌کنیم برای بقیه، پس کی خودمان اینها را بخوانیم؟ این حرفهایی که در این کتابها زده اوّل برای ما است.

ایشان خودشان به ما گفتند، یک قضیه‌ای بود، گفتند: آقا سید محسن از توی معادشناسی پیدا کن کجاست؟! گفتم: نمی‌دانم، گفتند: مگر تو معادشناسی نخواندی؟ گفتم: نه، گفتند: پس من این را برای کی نوشتم؟ این عین عبارت ایشان به بنده بود. پس من این را برای کی نوشتم؟ ما هی دنبال این هستیم که برویم کتاب را چاپ کنیم برای بقیه. پس خودمان این وسط چی؟ من به رفقا عرض کردم: وقتی که ایشان جلسه داشتند جلسه ایشان هیئت نبود، آخر این هیئتی‌ها دیدید دیگر! داد، بیداد، چپ، چوب، هر چه صدا بیشتر باشد و نعره، بله، برکة السّباع، هر چه خلاصه داد و بیداد و هوار و اینها بیشتر باشد این مجلس ابّهت و جلالش بیشتر است و پررونق‌تر است. مجلس مرحوم آقا سکوت بود. کسی صدایش نباید دربیاید. برو بگو آقا بلند صحبت می‌کنند، در آبدارخانه بلند صحبت می‌کنند، هیئت نیست این جا، ساکت. دارد صحبت می‌کند بشنو ببین چه دارد می‌گوید! برای تو هم دارد می‌گوید. بعد ایشان این را می‌فرمودند: منبری که وقتی دارد منبر می‌رود برای آن کسی که در آبدارخانه دارد چای می‌ریزد، برای او هم دارد صحبت می‌کند. آن هم باید گوش بدهد.

می‌دانید چیست؟ اگر متوجّه باشید تا آخر قضّیه را باید خوانده باشید. یعنی ایشان به دنبال داد وبیداد و معرکه گردی و فلان و اینها نبودند، دنبال فهم بودند. آن کسی که آبدارچی است وظیفه‌اش را دارد انجام می‌دهد، چایی دارد می‌ریزد، امّا این مقدار کافی نیست، ببین این منبری چی گفته؟ درست می‌گوید، غلط می‌گوید؟ مطلبی که دارد می‌گوید، می‌خواند با مکتب یا نمی‌خواند با مکتب. این تصّوری که من بیایم و آبدارچی و چایی بریزم و بروم و وظیفه‌ام را انجام دادم و این بخشی از آن توقّع و انتظاری است که مرحوم والد ما داشتند از این مجالس. بخشی. بخش دیگر آن ناقص می‌ماند. بخش

دیگر آن خب شما آبدارچی آمدی و فرض کن چایی ریختی و جمع و جور کردی و رفتی. خب این مقدار به تو ثواب می‌دهند و تمام شد؟! نه! تو می‌توانستی اضافه استفاده کنی. بیشتر استفاده کنی! لذا در این جا مسئله، مسئله فهم است. خود افراد باید در این جا استفاده کنند. یعنی اضافه بر کاری که دارد انجام می‌شود تصور نکنند این همه قضیه است. وقتی که من می‌بینم رفقا دارند اینجا در کتب مرحوم آقا دارند فحص می‌کنند و غور می‌کنند اینها، اوّل چیزی که به ایشان می‌گویم، اوّل این است که می‌فهمند در این کتابها چیست. این خودش اوّلین دشتی است که گیر افراد می‌آید، یک دشت الزامی و ناچاری و خواهی نخواهی که می‌بینند این شخص بزرگ در این مسائل چه گفته و چه مطالبی مورد نظر بوده. و با همین برداشت است که ما می‌توانیم زندگی خودمان را و ارتباطات خودمان را و نگرش و راه خودمان را بخواهیم تعیین کنیم. این که الآن ما در یک همچنین وضعیتی هستیم در این فضا و در این جریان و در این التهاباتی که الآن دارید مشاهده می‌کنید به خاطر چیست؟ به خاطر این است که آن برداشتی که از آن بزرگ در سخنان، در نوشته‌ها و در گفته‌های ایشان سراغ دارم ما را بر این داشته که به این نحو باشیم و الّا خب ما هم به یک راه بودیم یا .... به این طرف بودیم یا به آن طرف بودیم یا. مگر بقیه نیستند، نماز مگر نمی‌خوانند، روزه مگر نمی‌گیرند، مگر دین ندارند؟! نه بابا اینها هم دین دارند، مسلمان هستند ولی گیج هستند. نمی‌دانند چه کار کنند یا تصّور می‌کنند که دینشان این اقتضا را می‌کند، یا به خاطر دنیا دارند به دنبال فلان مسئله می‌روند.

علی کلّ حال آن چیزی که باعث شده الآن این رفقا در این حال اطمینان باشند، در حال امنیت باشند، در حال آرامش باشند، در حال‌آسایش باشند، کار خودشان را انجام بدهند و راه خودشان را بروند، مال چیست؟ مال همین حرفهایی است که در کتابها نوشته دیگر، مال همین است که سخنان ایشان است ولی ما خب جور دیگر می‌توانستیم برای رفقا مطالبی ارائه بدهیم. برای ما کاری نداشت مثل بقیه بخواهیم نان را به نرخ روز بخوریم. خیلی هم وضعمان بهتر بود! خیلی هم بیشتر تحویلمان می‌گرفتند! ولی به چه بهایی؟ بهای از دست دادن دین؟! به بهای از دست دادن حریت و آزادی و به بهای از دست دادن مکتب؟! این جوری شده قضیه یا اینکه نه، از تک تک سخنان ما فردا حساب می‌رسند! در صراط و میزان ما را نگه می‌دارند، این حرف را برای چی زدی؟ این روش را برای چه اتخّاذ کردی؟! چرا چشمت را بستی چرا؟ چشمت را بستی؟! چرا وقتی این را دیدی ساکت شدی؟! پدر آدم را می‌دهند دست آدم، یاد شیرخوارگی آدم می‌افتد! خیال کردید همین جوری آدم بردارد سرش را بیاندازد پایین و برود و تمام شد؟ این برای رسیدن به این مرتبه کم مایه گذاشته نشده، خلاصه کم مایه گذاشته نشده، کم بی‌خوابی کشیده نشده! کم مصیبت و مرارت کشیده نشده تا این که به این نحو به

دست ما برسانند! مگر با رفتن آقا همه چیز باید برود؟ هان؟!! مگر زمان آقا که این حرفها نبود، این جوری بود حال که این طور هم شده باید این جوری باشد؟ روش آقا این بود، این طرز عملکرد ایشان بود. مرحوم آقا، آن موقع که این حرفها نبود، چیزی نبود، ما مردم را پیغمبر می‌دانستیم آن زمانها، حالا باید وضع و قضایا به نحوی باشد که شرم داشته باشیم ما که خود را منتسب به آن بزرگ بکنیم؟ به این جا باید مسائل برسد!

این چیزی است که راحت به دست نیامده خلاصه! و رفقا باید قدر این مسئله را بدانند که به هر مقدار که در این مسئله و در این قضّیه به هر مقدار صفا بیشتر باشد، و نفاق جای خودش را به صفا بدهد، به هر میزان که خلوص بیشتر باشد و آن تمایلات و نگرشها جای خودش را به اخلاص بدهد و به هر مقدار که کثرت کمتر باشد و جای خودش را به وحدت بدهد، فضا نورانی‌تر، آرامش بیشتر و خود انسان احساسی را که دارد می‌کند آن احساس بهتری خواهد بود.

و بنده در این جا صریحاً بگویم، بنده در این جا صریحاً عرض کنم خدمتتان، شاید تا به حال به این صراحت صحبت نکردم ولی اخیراً یک مطالبی را احساس می‌کنم که به نظر می‌رسد یک خُرده صراحتمان را بیشتر کنیم بد نباشد، و او این است که سفره‌ای پهن شده، خیلی با صراحت بگویم هر کسی آمد سر این سفره برده، هر کسی نیامد باخته. دیگر از این صریح‌تر بنده جمله‌ای ندارم عرض کنم. آن چه که به نظر من می‌رسد، حالا نظر من خطا است! عرض کردم بنده معصوم نیستم، سفره‌ای پهن شده شاید مدّتی طول نکشد و برچیده شود. این هم هست. تا وقتی که هست هر کسی آمد برده و هر کسی نیامد باخته! پس حالا شما ناراحت نباشید فلانی آمده این جا و نق زده و رفته. مگر قرار است برای افراد دستمال ابریشم پهن بشود؟ تشخیصی است که باید خود فرد بدهد که بعد از پنجاه سال، بعد از چهل سال، سی سال، بیست سال باید خودش بدهد، تشخیص می‌دهد که در این محیط جایی ندارد خب نداشته باشد، دیگر نق زدن و پشت سر حرف زدن و نمی‌دانم این حرفها ندارد. آقا یا می‌توانی در این جمع بیایی کار کنی نقصی را که می‌بینی اصلاح کنی نه اینکه بیایی نق بزنی، نه این که بیایی غر بزنی، نه این که با الفاظی که افتضاح است بیایی آبروی خود و مکتب را ببری! این چه تعبیراتی است که ما باید انجام بدهیم؟! این چه تعبیراتی است؟ نتیجه تربیت بزرگان این است که انسان با این گونه افراد، با این گونه تعابیر بیاید و برخورد کند! پس کی وقت اصلاح ما رسیده آخر؟! دیگر عمری از ما باقی نمانده. درست؟

هر کسی آمد، خیلی صراحت بگویم خدمت رفقا و دوستان، شاید خیلی‌ها متأثّر بشوند ولی بنده را می‌بخشند، هر کسی در این سفره آمد و به اندازه یک قدمی، یک کسی نمی‌تواند خب نمی‌تواند،

اشکال ندارد، نمی‌تواند، کسی هم مذمّت نمی‌کند او را و ملامت نمی‌کند، ولی دیگر نرود پشت سر غر بزند: بابا اینها همه دکّان است، نرود غر بزند: اینها افتضاح است، نرود غر بزند که اینها فرض کنید که بازی است.

تو که عرضه نداری، چرا این بی‌عرضگی را به دیگران سرایت می‌دهی؟! تو که نمی‌توانی خودت از این سفره بهره ببری، چرا می‌خواهی دیگران را گرسنه نگه داری؟ یکی نمی‌تواند خب نمی‌تواند، باکی هم نیست، ولی وقتی نمی‌تواند نباید خود را جدا فرض کند و به یک چشمی نگاه کند. اگر این کار را بکند کار غلطی کرده و باعث سقوط او شده و خلاصه باعث انحطاط شده است.

بنده صریحاً بگویم نگویند فردا: آقای طهرانی نگفت به ما، و نخیر، بنده در این جا نظر شخصی خودم را مطرح می‌کنم. ممکن است بعضی از افراد این نظر بنده را قبول نداشته باشند، بسیار خب. خودشان می‌دانند. ولی بنده نظر شخصی‌ام این است که این دوستان و رفقایی که الآن در صدد هستند، اینها دارای قلبهای صاف، دارای صدق، این صدق و این صفا انشاءاللَه بیشتر هم خواهد شد، و ما باید به سمت کمال و تکامل برویم، نباید تصّور کنیم که الآن به مرتبه کمال هستیم، این خودش عین نقص است و عین ضعف است. باید همیشه خود را اصلاح کنیم و آدم زرنگ کیست؟ آدم زرنگ آن کسی است که بهره ببرد، بهره‌اش را ببرد. نگاه کند ببیند که چه مسئله‌ای هست.

یک شب بعضی‌ها می‌آیند سراغ من، از همین رفقا، می‌گویند که آقا اگر کاری از دست ما بیاید انجام بدهیم. خب بیا انجام بده! چرا دیگر از من می‌پرسی؟ خب بیا انجام بده. حتماً من باید اجازه بدهم که آقا بفرمایید. شما می‌توانید فرض کنید که با قلمتان می‌توانید کاری انجام بدهید، خب بیایید انجام بدهید. شما می‌توانی با صرف مال تأیید کنید، خب بیایید بکنید، نیاز به تأیید من نیست. بنده هزار سال به کسی نمی‌گویم آقا بیا در این جا فرض کنید که فلان کمک را بکن، از بنده این نمی‌آید مطلقاً. ولی اگر کسی می‌خواهد در این جا کار انجام بدهد، قدمی بگذارد، این که نیاز به توصیه ندارد. خب این دیگر هر کسی نگاه کند فقط به حکم و موضوع می‌فهمد که ارتباطش چیست. و تصدیق خود نفس تصّور موضوع و تصّور خود آن محمول، خودش موجب تصدیق به حکم است وحکم هم خواهد بود. هر کسی می‌تواند، پول ندارد، مال ندارد ولی می‌تواند کار انجام بدهد، موتور دارد می‌تواند این را فرض کنید که ببرد آن جا بگذارد، خب بلند شود بیاید این کار را بکند. هر کسی این را هم ندارد می‌تواند فرض کنید که یک جا صحبتی کند مشکلی حل کند، رفع یک نیازی بکند، خب بیاید بکند. تصّور نکند آن شخصی که با موتورش می‌تواند این محموله را ببرد فلان جا این دو درصد از قضیه است ولی بنده تهرانی ۹۸ درصد می‌برم! نخیر، شاید موتور بردن او بیشتر به حسابش بگذارند تا آن چیزی که من دارم

انجام می‌دهم. این که دارم می‌گویم شوخی نمی‌کنم، واقعیت است. فردا نگویید که نگفتی! خدا دارد به دل نگاه می‌کند. خدا به همّت نگاه می‌کند، به کار چشم پرکن نگاه نمی‌کند، به آن که ظهورش زیاد است نگاه نمی‌کند. این جا چقدر اخلاص وجود دارد، اگر احساس می‌کنید نسبت به این قضیه لنگ هستید حرام است پایتان را این جا بگذارید. کسی که در دلش اخلاص ندارد بخواهد پایش را این جا بگذارد بقیه افراد را هم خراب می‌کند، نفوس بقیه را هم آلوده می‌کند. اگر دو درصد، سه درصد، ده درصد کار جلو ببرد با صفا و با نورانیت بهتر است از این که سیصد درصد جلو برود با این مسائلی که امروزه و با این قضایایی که امروز هست. چون این مسیر، مسیر نورانیت است. این مسیر آن محوریّتش آن و سنگ آسیاب او و آن عمودش بر اساس اخلاص است و الّا کتاب بیرون دادن، روزنامه هم هر روز دارد هزاران روزنامه بیرون می‌دهد، حالا در آن هر چه هست خدا می‌داند.

کتاب مرحوم آقا، انتشارات مرحوم آقا، مطالب و آثار مرحوم آقا و آن بزرگان، اینها باید در فضای خلوص و در فضای مصفّا خروجی داشته باشد و الّا نه این که ما نگاه کنیم امروز یک ماه یک جلد چاپ شد الحمدلله خیلی خوب شد. ماه بعد هم یک جلد، یک جلد، یک جلد، خب خیلی خوب است دیگر نه اینها فایده ندارد، اینها فایده ندارد. آن چه که فایده دارد خلوص است و صفا. وقتی این مسئله در ما محقّق شد، آن وقت آن دست غیبی خودش می‌آید اداره می‌کند! این ماه یکی یا دو تا یا این ماه هیچی. آن دیگر دست ما نیست که کیفیت خروجی به چه نحو است؟ کند است، تند است، آن که وظیفه‌ما است خلوص را نگه داریم، اخلاص را نگه داریم. صفا را نگه داریم، یکرنگی و اتحّاد را در میان خودمان نگه داریم. آن حجر اساسی و آن عمود خیمه است برای این مسائل و اگر دیدید کسی از رفقا نسبت به این جریان طعنه می‌زند اعتنا نکنید، اعتنایش نکنید اصلًا، کی گفته اصلًا به او اعتنا کنید؟! خیلی حرفها به گوشتان می‌خورد، این هم یکی از آن حرفهای لاطائلات. اگر دیدید یک کسی می‌آید و ایراد می‌گیرد، اشکال ندارد ایراد گرفتن. ولی یک وقت ایراد اصلاحی است، یک وقت ایراد تخریبی است. ایراد تخریبی، می‌گویید. آقا برو بیرون! برو بیرون اینجا جای تو نیست، پایت را هم این جا نگذار، این جا جای تو نیست! اصلا تو نباید بیایی بی‌رودربایستی، می‌خواهی بیا بیا ایراد بگیر، نقد کن، اصلاح کن، خودت هم پی آن باش! نشستن کنار و لنگش کردن، نه، این صحیح نیست، این نحوه صحیح نیست و همه باید در این قضیه بایستی که شرکت کنند.

بنده در همین کتاب «افق وحی» که گفتم، چندی پیش هم گفتم، امشب هم تکرار می‌کنم، این «افق وحی» که ما شروع کردیم، این شروعش خب تقریباً دو یا سه سال پیش بود، سه سال پیش بود که به اصطلاح ما شروع کردیم. در همان سفری که داشتیم به مقدّمه و اینها، عمده این مقدّمه که مربوط به

مطالب سه گانه توحید، مربوط به علم و توحید صفاتی و وحی و اینها هست. توحید افعالی و این چیزها است. ما این را در مدینه و مکّه انجام دادیم، آن وقت، رفته بودیم به سفر عمره، ما در آن جا انجام دادیم. یک بیست روزی طول کشیده بود. عمده کارهایی که مربوط به اینها بود همین رفقا و دوستانی که این جا نشستند انجام دادند. به ایشان می‌گفتم: من این مطالب را می‌خواهم، اینها می‌رفتند برای ما از همان منابع خودشان پیدا می‌کردند. صبح که می‌شد لیست می‌کردند می‌آوردند، می‌دادند به ما و ما به واسطه کار اینها توانستیم در آن جا آن قسمت اوّل را تمام کنیم و الّا دو ماه دیگر هم نمی‌توانستیم. دو ماه دیگر هم بنده نمی‌توانستم. خب الآن در این تألیف آیا این رفقای ما شریک نیستند؟! خب آنها هم شریکند، آنها هم هستند، چه بسا ثواب آنها بیشتر از من باشد کاری که آنها زحمتش را کشیدند، بنده برداشتم نوشتم، خیلی هنر کردم! زحمت را رفته یکی دیگر کشیده، منابع و مدارک و اینها را آورده، ما هم سر هم ترکیب کردیم و مونتاژ کردیم و خلاصه نوشتیم. این مسئله مربوط به همه هست. این مسئله! و خب چرا بهتر از این که انسان با همه صادق باشد و راست باشد و نسبت به ....

بنده نمی‌گویم که در این جا نقصی نیست و ضعفی نیست! همه ما نمی‌توانیم یک همچنین ادعّایی را بکنیم. از بنده نسبت به وظیفه‌ای که دارم و از رفقا و دوستان. و اگر یک همچنین ادعّایی بکنیم این دلالت بر ضعف ما می‌کند، این دلالت بر نقصان ما می‌کند و صحیح نیست. نه از نظر سلوکی صحیح است و نه از نظر واقعیت. صحیح نیست. ولی باید در صدد اصلاح باشیم، باید از تجربه دیگران هی استفاده کنیم. باید این جا را بستر مناسبی برای وضعیت خودمان قرار بدهیم که خودمان در این جا یک بهره‌ای ببریم و یک فایده‌ای در این جا نصیب ما بشود.

علی کلّ حال این چند کلمه‌ای را که خدمت رفقا عرض کردم رفقا مطالب را می‌دانند، گفتن ندارد. فقط از باب این است که رفقا هم بدانند من هم با آنها هستم و من هم در این جمع خودم را احساس می‌کنم. و همان حال و هوایی که برای رفقا هست آن حال و هوا را نسیمی و شمیمی از آن هم به ما در این مسئله می‌رسد. و خواستم رودربایستی را کنار بگذارم و بگویم که این مطالبی که رفقا به دنبال آن هستند، اینها روزنامه و مجلّه نیست، اینها مطالبی است که از اولیاء به دست ما رسیده، ما وظیفه داریم که این را انجام بدهیم. اگر انجام دادیم نفعش را خودمان بردیم والّا به جان بنده و سرکار قسم اگر ما انجام ندادیم خدا دیگرانی را می‌آورد و بهتر از ما انجام می‌دهد، بهتر هم انجام می‌دهد، درست شد؟! منتهی این وسط ما نفع نبردیم.

پس بنابراین یک سفره است برای ما، در وهله اول این سفره سفره ما است. برای این که اوّلًا ما نسبت به مطالبی که بزرگان در کتبشان است اطّلاع پیدا کنیم و بفهمیم چه مطالبی هست. الآن بعضی از

اوقات می‌آیند یک چیزهایی به من می‌گویند، می‌گویم: ا یک همچنین چیزی در آن هست؟ هی‌گویند: بله، در آن جا یک همچنین قضیه‌ای بوده. همین مسئله‌ای که ما الآن به دنبال آن هستیم، شرح، البته ترجمه و تا حدودی تعلیقات وصیت حضرت امیرالمؤمنین در حاضرین! بنده خبر نداشتم که مرحوم آقا گفتند که ای کاش این ترجمه بشود و در غدیریه پخش بشود. آقای حاج نصیری، شیخنا، آمد و گفت: یک همچنین قضّیه‌ای است. گفتم: ای یک همچنین چیزی است، دست به کار بشویم و این را برای غدیریه امسال فراهم کنیم. گفتیم: خیلی خب! بنده در سیرالفتوح داشتم کار می‌کردم که تمام کنم ماه مبارک، چون حیف است آن سیرالفتوح با آن کیفیت رها بشود، احتیاج به یک کارهایی دارد. آن را گذاشتیم کنار، گفتیم: خب به این می‌پردازیم، این وصیت را به آن می‌پردازیم، و یک مقدّمه‌ای به آن زده بشود، نسبت به بعضی از فقرات هم یک تعلیقاتی بشود بد نیست، که اگر آماده بشود برای غدیریه که همه این را داشته باشند، در جیبشان داشته باشند، روی میزشان داشته باشند، در اتاقشان داشته باشند که حالا یا بعداً به صورت ترجمه تنها البتّه خیلی خوب است، مناسب است، چون شاید این حدود دویست صفحه‌ای بشود که با آن چه را که حواشی زده می‌شود حدود دویست صفحه بشود. این را که نمی‌شود انسان همراه داشته باشد، ولی اگر بشود که این به یک کیفیت چاپ بشود و خود آن ترجمه، خود آن عبارت حضرت و آن می‌شود که مثلًا با یک ضخامت خیلی کمتری آن همیشه در جیب آدم باشد.

آقا! معجزه کرده امیرالمؤمنین در این وصیت‌نامه، معجزه کرده، معجزه کرده حضرت. می‌توانم بگویم عبارت، عبارت آن وصیت نامه مال الآن است مال همین امشب شب یکشنبه ما، مال همین امشب است. عبارتش، همین گنجها همین طور در کتابها مانده، دلمان خوش است نهج البلاغه هست، دلمان خوش است صحیفه سجادیه است، دلمان خوش است، پس اینها را برای چه کسی گفتند؟!

و این آرزوی من بود سالهای سال که این وصیت‌نامه ترجمه بشود! منتهی نمی‌دانستم که مرحوم آقا این طور اصرار دارند! بعد که دیگر آقای حاج نصیری ایشان آمدند و این را مطرح کردند، در من هم انگیزه پیدا شد که ما خب به این قضّیه برسیم. اگر خدا لطف کند این را به دست رفقا برسانیم تا بدانند که چکار می‌خواهند بکنند. بدانند که سرشان کلاه نرود در این اوضاع وانفساه. بدانند که امیرالمؤمنین چه خط و نشان‌هایی و چه رهنمودهایی و دلالت و ارشادهایی برای یک همچنین ده راهی‌ها و بیست راهی‌ها و پنجاه‌راهی‌هایی در این موقعیت برای ما گذاشته شده، چه راهی را ما باید در این جا انتخاب کنیم، اینها متوجّه بشوند و الحمدلله که خداوند این توفیق را داد.

و من همان طوری که عرض کردم خدمت رفقا نسبت به آن چه را که رفقا به دنبالش هستند الحمدلله بنده راضی هستم و خودم هم مشوّق هستم و کاری هم از دست بنده برآید در حدّ تشخیص

خودم و در حدّ امکان هم انجام می‌دهم. و به افرادی که نسبت به این مسائل خرده می‌گیرند، اجازه‌جسارت هم نمی‌دهم؛ و اگر قرار باشد و بشنوم از رفقا کسانی با تعبیرهایی که می‌آورد و با کلماتی که ذکر می‌کند موجب وهن و سستی و خدای نکرده دلسردی و هتک احترام، مؤمن محترم است، مؤمن محترم است و بنده اجازه نمی‌دهم که کسی به مؤمن بی‌احترامی کند و جسارت کند. و اگر فردی نمی‌تواند خودش را با این مکتب و با این جریانی که ما مدّعی هستیم، مدّعی هستیم که این جریان را پیگیری می‌کنیم کسی نمی‌تواند خودش را تطبیق بکند این در باز است و این جادهٔ هموار، نه نسبت به کسی التماسی هست و نه این که نیازی هست.

ما در وهله اول باید بدانیم که نیاز هستیم نه ناز، ناز اختصاص به پروردگار دارد، مقام کبرائیت و جبروت او است که اقتضای ناز می‌کند، و مقام فقر و مسکنت ما است که اقتضای نیاز می‌کند. ما این یا را حذف کردیم و خودمان را به جای او نشاندیم و این غلط است، غلط است همه ما نیاز هستیم. و ما با افرادی برخورد داریم که آنها هم احساس نیاز کنند، اگر فردی ناز دارد بنده هیچ دلیلی در ارتباط و رفاقت با او نمی‌بینم. ناز در این جا نیست، نیاز در این جا هست و کسی که نیاز دارد خب صحبت‌های او فرق دارد و تصرّفات او هم فرق دارد، رفتارش هم فرق می‌کند. همه اینها تفاوت می‌کند. کسی که ناز دارد حرفهایش فرق می‌کند، تفکّرات او فرق می‌کند و رفتارش فرق می‌کند.

انشاءاللَه از خدا بخواهیم که ما را نسبت به آن چه که بزرگان آن راه را انتخاب کردند برای خودشان ما را نسبت به آن راه موفّق کند، این مهّم است، حیف است واقعاً، حیف است وقتی که یک شخص می‌آید خودش را از بعضی از نعمتها محروم می‌کند آن وقت در عاقبت هم هیچ چیزی گیرش نیاید! خب یک چیزی گیرش بیاید! بابا این همه جا هست، مگر مجبوریم بیاییم این جا؟! از بنده گرفته تا شما، اگر شما این جا نمی‌آمدید از گرسنگی می‌مردید؟ هزار جا بهتر از این جا وجود دارد، بهتر دنیایی، می‌گیرند آدم را تحویل می‌گیرند، خرج می‌کنند، بالا بالا می‌برند. هست خیلی ولی خب بالاخره خدا هم به انسان یک بصیرتی داده، خدا هم به انسان یک فهمی‌داده و بر اساس آن فهمش از انسان مسئولیت و تکلیف می‌خواهد.

خب، خیلی خب، اجازه می‌فرمایید، خیلی خوشحال شدیم، از این که این جا هستم خیلی خوشحال هستم، از این که می‌آیم با رفقا و اینها ما که این طور هستیم، حالا بله. بقیه را که خب شما در این همین قضّیه که اتفّاق افتاد، در همین نمایشگاه، در انتشارات دنیا و خدا را با چشمتان دیدید، آنهایی که دم از خدا می‌زنند چگونه عمل کردند و آنهایی که خب راجع به ایشان مطالبی گفته می‌شود چه جوری کارشان چطور بوده، حرفشان چه بوده؟ برنامه ایشان چطور بوده؟ حرف زدن آسان است، خیلی

آسان است. آدم راحت خیلی چیزها را. پای عمل که بیاید آن موقع معلوم می‌شود که تا چقدر به مطالبی که می‌گفتیم خودمان باور داریم، باور داریم. بله، انشاءاللَه. دعا کنید که همه ما، دعا کنیم که نسبت به این مسئله خدا به ما توفیق بدهد. چون عرض کردم خدمتتان، مطالبی که این جا هست، روزنامه و مجلّه نیست، حواسمان جمع باشد، شما به کتابهایی دارید دست می‌برید که ولی خدا نوشته‌ها!! حواسمان هست دارید چه می‌کنید؟ شما با مطالبی سر و کار دارید که از وحی آمده، از کتابها جمع‌آوری نشده، مسائل مسائلی است که از منبع وحی سرچشمه گرفته، با دم شیر دارید بازی می‌کنند، خلاصه مسئله، لذا می‌گویند که باید اخلاص را بالا برد؛ وقتی که اخلاص ندارید نیایید این جا! صریح دارم می‌گویم: آمدنتان اشکال دارد. وقتی خلوص ندارید، نیایید! چون آمدن شما در نفوس بقّیه اثر سوء می‌گذارد.

مرحوم آقا می‌فرمودند: درعصر جمعه کسانی که ناراحتی دارند، کسانی که خوابشان می‌آید، کسانی که فکرشان مشوّش است در جلسه عصر جمعه شرکت نکنند چون بقیه را هم خراب می‌کنند. بنده خودم بودم در بعضی جلسات که ایشان بعضی افراد را بیرون می‌کردند: آقا بروید بیرون، بروید هر وقت بین خودتان را در بیرون اصلاح کردید آن موقع جلسه بیا.

به بعضی می‌گفتند آقا شما چهل روز جلسه نیا! وقتی دو نفر با نقار وارد جلسه بشوند بقیه را هم خراب می‌کنند، به فیضی که باید برسد نمی‌رسد، می‌آید تا دم در می‌ایستد. ارتباطی که در جلسه هست این ارتباط، ارتباط ظاهر که نیست، این ارتباط در نفس است. وقتی یک نفس آلوده باشد خوب جلوی فیض را می‌گیرد. چرا می‌گویند بر سر محتضر جنب حاضر نشود! چون نمی‌گذارد ملائکه بیاید. این بدبخت دارد جان می‌دهد، باید ملائکه بیاید، باید نفوس طیبه بیاید، یک آدم جنب می‌آید آن جا می‌گیرد می‌نشیند، جلوی ملائکه را می‌گیرد و ملائکه می‌آیند پشت در می‌ایستند، خب بلند شو برو بیرون بابا! این الآن موقع رفتن نیاز دارد به این که این افراد بیایند در حضورش. لذا می‌گویند: بنشینید دعای عدیله بخوانید سوره یس بخوانید، توسّل بکنید، که با این خواندنها، با این احضار ارواح این راحت برود! تعلّقش کنده بشود، با خوشی برود، با فرح و سرور برود. این مجالس هم همین است، این هم همین است، وقتی کسی خلاصه فکرش ناراحت است نباید بیاید این جا، وقتی کسی با یک کسی دیگر کدورت دارد نباید این جا. خب، گرچه این می‌آید سر این کار می‌نشیند و آن هم می‌رود سر آن کار می‌نشیند ولی فضا را خراب می‌کند، فضا خراب می‌شود و در جایی که با سخن اولیاء انسان سر و کار دارد نباید فضا خراب بشود، این فضا خراب شدن گیر می‌اندازد در کار، مانع می‌اندازد در کار، پیچ میدهد کار را و این مطلبی است که خب بایستی که ما به آن توجّه کنیم، بنده خودم همین طور هستم خودم. وقتی گاهی اوقات احساس می‌کنم که حالم مناسب برای نوشتن نیست، نمی‌نویسم. دو ساعت،

سه ساعت می‌گذرد، نمی‌نویسم. می‌روم به کارهای دیگر، مطالعات دیگر و به چیزهای دیگر می‌پردازم، الآن حال من حال مناسب نیست و اگر در آن حال بنویسم، آن صفحه با صفحه دیگر فرق می‌کند، تفاوت می‌کند. مگر انسان مجبور است! خب نباید بکند دیگر. خب ما یک آدم عادی، یک آدم معمولی، یک آدم عادی، ولی صحبت در این است که این مطالب، ما داریم حکایت آن مطالب بزرگان را می‌کنیم، باید آمادگی داشته باشیم، باید فکرمان و ذهنمان استعداد و آمادگی مسئله را داشته باشد. با یک فکری که دارای نقار هست، دارای تشویش هست چطور ما می‌توانیم مطالب بزرگان که از مقام صدق و سرّ مطهّر از آن جا آمده نقل کنیم و در کاغذ بیاوریم؟! چطور می‌توانیم نقل کنیم و خراب نکنیم. چطور می‌توانیم؟! انشاءاللَه خدا همه ما را توفیق بدهد. و نسبت به این مسئله خدا ما را بینا کند و بصیر، و خودش هم توفیق اهتداء به هدایت آنها را قرار بدهد. خب با اجازه! یا علی.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد